

## چه باید کرد؟ و چه کسی باید آن را انجام دهد؟

«سوده بینا»

سوال "چه باید کرد" که گاه و بیگاه اینجا و آنجا پرسیده می شود در شرایط خاص تاریخی اهمیت ویژه ای می یابد، بگونه ای که صرف طرح دقیق سوال و بحث و گفت و گو در مورد آن امکان تبدیل شدن به نیروی سیاسی عینی را پیدا میکند که بالقوه قادر است شرایط سیاسی را دیگرگون کند. شرایط خاص سیاسی که طرح این سوال را اضطراری میکند؛ معمولا شرایطی است مرزی - وقتی که جنبشی همه گیر اجتماعی افول پیدا کرده ولی نابود نشده - آتش آن فروکش کرده اما خاموش نشده - کم و بیش مرده ولی هر لحظه پتانسیل احیا شدن دارد. در چنین شرایط بینابینی است که این سوال در صورتی که درست تبیین شود؛ میتواند ناامیدی جمعی را به امید جمعی، شک و تردید را به یقین؛ و البته ترس جمعی را به اعتماد نفس جمعی تبدیل کند. از این رو به نظر من کار وبلاگ دیابلوگ که این تفکری گروهی در مورد این پرسش را ممکن ساخته ارزشمند است و بر همه ماست که به گشوده شدن فضای فکری در این باره سهمی ادا کنیم.

در این نوشتار جهت تبیین پرسش «چه باید کرد؟» به اندیشه های کسی رجوع خواهم کرد که این سوال را در ابتدای قرن بیستم با صدای بلند پرسید و جزوه ای نیز به همین نام نوشت - جزوه ای که در طول تاریخ هر آینه اهمیت شایانی یافت. قصد لنین در نگارش این جزوه در وهله اول رد اکونومیسم بود - آموزه ای تقدیرگرایانه که می انگاشت جهان سرمایه داری "خود به خود" در اثر تناقض های درونی اقتصادی ساخته ی خود منهدم شده و به سوسیالیسم و یا کمونیسم گذار می یابد. بر خلاف چنین انگاره ای، لنین بر آن بود که نشان دهد اگر چه شرایط تناقض آلود اقتصادی مهیاکننده فضا برای انقلاب خواهد بود اما انقلاب امری جزمی و تقدیری نیست و بایستی توسط عاملان واقعی تاریخ - یعنی مردم - به انجام رسد. اکنون بعد از گذشت بیش از صد سال ممکن است محتوای نوشته های لنین کهنه و تاریخ مصرف گذشته به نظر رسد؛ اما جوهر اندیشه او کماکان ارزشمند است و توجه به آن حتی حیاتی است. بایستی بدانیم و مدام به خود یادآوری کنیم که صرف گذشت تاریخ چیزی را بهتر نمی کند و اگر قرار است چیزی تغییر کند، تغییردهندگان نه "تاریخ" - به عنوان موجودی انتزاعی توگویی دارای ذاتی خودبسند - بلکه عاملان سازنده آن یعنی خود ما - مردم - هستیم. در این مقاله قصد ما رجوع به آن جزوه نیست - آن جزوه در شرایط خاص تاریخی نوشته شده که شاید به وضعیت کنونی ما ربط مستقیم و بلاواسطه ای نیابد - اما کنش سیاسی لنین در آن روزگار - چه در هنگام نگارش آن جزوه چه قبل و چه بعد از آن - حاوی بصیرتی درخشان است؛ کنش سیاسی در صورتی معنادار و ثمربخش است که نه ناشی از هیجانات و احساسات لحظه ای بلکه استوار به تفکر و خودآگاهی و نظریه باشد - نظریه ای که از واقعیت انضمامی موجود آغاز میکند.

لنین - که موجز و ساده می نوشت - اصلیتین سوال سیاست را در قالب شعار کوتاه صورتبندی کرد: " کی بر کی؟" ( یا " چه کسی بر چه کسی؟" به روسی: "کتو کوگو؟"). به بیان دیگر آن چه تعیین کننده سیاست است و آن را از جامعه شناسی، فلسفه، پژوهشهای جنبشهای اجتماعی، و یا انسان شناسی و غیره جدا میکند، آن است که سیاست با یکسری گزاره های غیر شخصی درباره امور به اصطلاح عینی دنیا سر و کاری ندارد، بلکه موضوع سیاست درباره "کسانی" است که علیه "کسانی" اعمالی را انجام میدهند. کنش سیاسی، به همین رو، هرگز معنایی نخواهد داشت اگر تنها شرایط عینی تاریخی را موضوع بحث قرار داده و از "فاعلان" و "مفعولان" سیاست چشمپوشی کنیم. به بیان خلاصه تر، پرسش "چه باید کرد؟" همیشه ضرورتاً با پرسش "و چه کسی آن را باید انجام دهد؟" آمیخته است. بدون پرسش دوم، پرسش نخست صرفاً پرسشی آکادمیک (به مفهوم غیر کاربردی) است که لاجرم عقیم مانده و تاثیر ملموس اجتماعی نخواهد گذاشت.

پاسخ به سوال "چه کسی" البته راه هرگونه سیاست رهایی بخشی را از آموزه های لیبرال دموکراسی جدا میکند. بر طبق دومی، سیاست مخصوص سیاستمداران است. عموم مردم کاری به سیاست نباید داشته باشند و البته هم ندارند. بلکه گروهی به عنوان سیاست مدار حرفه ای وجود دارند - از رییس جمهور گرفته تا اعضای پارلمان تا اعضای احزاب "به رسمیت شناخته شده" - که کار و بار آنان سیاست است و تغییرات سیاسی از "چانه زدن" و یا سر و کله زدن این افراد با هم نشات میگیرد. در واقع همین برداشت نادرست از سیاست یکی از نارساییهای اصلی لیبرال دموکراسی را به وجود می آورد؛ با محدود ساختن دایره سیاست به سیاست مداران حرفه ای مردم از حوزه سیاسی فاصله گرفته و سیاست گریز میشوند و این به نوبه خود راه را برای ظهور انواع مختلف گرایشهای اقتدارطلب و فاشیست باز میکند. در مقابل چنین سیاست ورزی فرصت طلبانه ای، که هدف اصلی آن قبضه قدرت به منظور بازتولید چرخه چپاول و غارت به نفع خود است، سیاست رهایی بخش - حال از هر نوع نحله ای که باشد - قرار دارد که سیاست را به عاملان واقعی آن یعنی مردم حواله دهد و بدین ترتیب راه را برای تغییر بنیادین ساختار سیاسی فراهم می آورد - چرا که ساختار سیاسی چگونه میتواند به سمت خیر و بهبود استحاله پیدا کند بدون تغییر عمیق که عمق آن ناشی از درگیری آحاد مردم در امر سیاسی است؟

اکنون که جنبش سبز به افول گراییده، بایستی این سوال لنین را موکداً پرسید. "چه کسی" عامل امر سیاسی در ایران کنونی است؟ جواب آنان که خود را "اصلاح طلب" میخوانند به این پرسش همیشه واضح و مبرهن بوده: خودشان. فرمول اصلاح طلبی در رادیکال ترین شکل آن "چانه زنی از بالا، فشار از پایین" بوده است. ترتیب این دو عبارت خود حاکی از باوری عمیق در گفتمان اصلاح طلبی است: حضور مردم تا آنجایی لازم است، که به امر "چانه زنی" خود ایشان یاری کند. در صورتی که "اصلاح طلبی" خود به سهمی درخور از قدرت دست یابد و بدین نحو امکان "چانه زنی" موثر را بیابد، دلیلی برای ادامه حضور و مشارکت سیاسی مردم باقی نمی ماند. و البته بیشتر از این: در چنین شرایطی، اساساً حضور مردم دست و پاگیر و اضافی است و حتی باعث میشود جریان "اصلاحات" را کند و یا متوقف کند. البته بایستی توجه داشت چنین صورتبندی از اصلاحات توسط سعید حجاریان صورت گرفته که از رادیکالترین نیروها در میان اصلاح طلبان بوده - و درست به همین دلیل توسط حکومت ترور شد - و در عمل اصلاح طلبی بخش

دوم این فرمول را نادیده گرفته و به چانه زنی سیاست مداران حرفه ای بر سر تقسیم قدرت اکتفا کرده است.

اگر پاسخ به سوال "چه کسی" در هر سیاست رهایی بخش "خود ما مردم" باشد، بایستی به نزاع بین رهبر و احمدی نژاد در ماههای اخیر به بی اعتنایی نگرست. چنین نزاعی اگر چه ممکن است تغییری صوری در ساز و کار قدرت ایجاد کند، اما اساسا و اصولا - به دلیل پاسخ اشتباه به سوال "چه کسی" - قادر نیست موجب تغییری ساختاری و ریشه ای در سیاست شود. از همین رو، بایستی با کسانی که به شکاف و تَرَک بین این دو به عنوان "مکانی" برای سیاست ورزی می نگرند، با شک و تردید برخورد کرد. این افراد که شامل طیفی از محافظه کاران به اصطلاح پیشروتر و البته اصلاح طلبان کهنه کار می شوند به چنین حفره ای در ساختار قدرت علاقمند هستند، چرا که می پندارند که این حفره را همانا خود میتوانند پر کنند. پر شدن چنین حفره ای توسط اصلاح طلبان بیرون رانده شده از حکومت اگر چه به "بزرگتر شدن" و "فره تر شدن" دستگاه حاکمیت ممکن است بیانجامد، اما درست به همین دلیل ناتوان از ایجاد تغییری انضمامی در ساختار سیاسی جامعه خواهد بود.

اما اگر "مردم" عاملان واقعی سیاست هستند، چگونه میتوان سیاست رهایی بخش را از پوپولیسم تمیز داد؟ تمایز مفهومی این دو آشکار است: اگر اولی مردم را کنشگران واقعی سیاست میداند، دومی مردم را صرفا ابزاری میداند که به موقع از آن بایستی "بهره برداری سیاسی" کرد. در پوپولیسم، عاملیت مردم - اگر بخواهیم از اصطلاحی کانتی وام بگیریم - هرگز به عنوان "غایت در خود" شمرده نمی شود، بلکه این عاملیت صرفا "وسیله" ای است در خدمت آن نیروی سیاسی پوپولیستی. وانگهی، اگر این تمایز در سطح مفهومی روشن است، چنین تمایزی خود را در واقعیت چگونه نشان میدهد؟ بایستی توجه داشت که توده های بی شکل مردم میتوانند به شکلهای مختلف چنان بر ساخته شوند که در شرایط گوناگون به ایدئولوژی حکومت و یا نیروی پوپولیستی یاری رسانده و آن را تقویت کنند. در واقع امر، سیمای جمهوری اسلامی ایران مشحون از تصاویری از "مردم" است - مردمی که میدان آزادی را در موقع لازم پر می کنند، به استقبال رییس جمهور می روند و یا دنبال ماشین رهبر میدوند. بدیهی است که بهره برداری حکومت از مردم تنها هنگامی میسر است که مردم به صورت بدون فرم و نامتعین باقی بمانند. و البته جای تردید نیست که تمامی حکومتهای اقتدارگرا از شکل گیری هر گونه حزب واقعی، و و یا نهاد سیاسی جوشیده از مردم با چنگ و دندان جلوگیری می کنند، تا بدین نحو، هر گاه که خود می خواهند "مردم" را آن جور که مطابق میل آنهاست بازسازی و بازنمایی کنند تا مبنایی برای مشروعیتشان باشد. آنچه در واقع مردم را از حالت مومی بی شکل خارج میکند، پیدایی نهادهای سیاسی است که خواست و دیدگاه مردم را به صورت متعین بیان میکنند. در واقع مردم به واسطه ارگان، سازمان، حزب، نهاد - اسم آن را هر چه می خواهیم بگذاریم - به قولی، "مفصل بندی [1]" می شوند و دیگر چونان مایعی باقی نمی ماند که به شکل ظرفی که حکومت آنان را در آن میخواد بریزد در آیند.

پس پاسخ ما به پرسش حیاتی "چه باید کرد؟" واضح و آشکار است: "سازماندهی" و به سوال همبسته آن "و چه کسی باید آن را انجام دهد؟" نیز همین طور روشن "خود ما: مردم". بعد از شکستهای متعدد از سال 76 بدین سو دیگر وقت آن رسیده که عاملیت سیاسی خود را باور کنیم و و به استراتژی های

بیندیشیم که به جای انداختن توپ به زمین حریف (اصطلاحی مشهور ولی به لحاظ سیاسی فاسد و نامشروع) و یا پاس دادن آن به "اصلاح طلبان" خود آغاز به ساختن نهادهای سیاسی کنیم که ذهنیت و خواست خودمان - یعنی مردم - در آن تبلور عینی یابد.

### پی‌نوشت:

1. [Articulation]: در زبان انگلیسی هم به معنای "بیان کردن" است و هم به معنای "مفصل بندی"؛ چیزی را در صورتی میتوان به صورت مکفی بیان کرد که مفصل بندی شده باشد.